[illegible]

①

٥٨٢

C-5[illegible]

Persian,
13 Sheets

بسم الله الرحمن الرحیم

ای طرازنده بهارستان وی نگارنده نگارستان

از گل [illegible] بهارم را رقم صدق ده نگارم را

دور دار از دل عنا و خسارش بنبی و وصی و اولادش

حضرت سلطان خیر و مالک رقاب ممالک تقدیر لکم
مدارس جان نویسنده قصه کن فکان عظم سلطانه که سالکان
مسالک قرب ازادای تحمیدات و ثنایش را جهد و بایان
رادقایق اگر بیار عهده شکر الائش بحمد بلی
و حبیب قابل خود را که از دستان سر السنان و
عن الهوی و نیز کلک اورنگ نگارستان ان هم
جز است که خطاب مستطاب نحن نقص علیک احسن
القصص شرف اختصاص ارزانی داشت و را

شهی کرد حرز بال [illegible]
ودن غنچه خورشید صبا [illegible] که تا بنام [illegible] گشاید
نخبه ذریه طیبه سید العالمین یمین اسم همایونش کرد هذا
سلطان حسین [illegible] اسم شهان [illegible] عرض حضرت
[illegible] طریق ادب [illegible] اجلال [illegible] امیر [illegible]
[illegible] هذا اوان الدعا [illegible] خیر السما [illegible] غرق دریای
ثنا [illegible] صاحب بنوال [illegible] الادعا پاک پروردگارا بحق
آل [illegible] اعنی فاطمه حضرت قال سید المرسلین که این دولت را
[illegible] شعایر ملت و [illegible] آثار بدعت بظهور فرخ قایم آل محمد صلوات
الله علیه و اله مقرون سازی و دولت قدسی سمات این فرشته صفات
ملک ملکات [illegible] الحق را از خلایق [illegible] احسان او ست
سبب انعام [illegible] مصدر توفیقات [illegible]
و خاطر خورشید [illegible] را مطلع فیوضات خارج از حد و چون
[illegible] بفضل و کرم امل صادق و رجا واثق است که [illegible] دولت
دولت ابد اتصال و پرتو اقبال [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] کند [illegible] الحق که چون در
هر طرف این حدیقه [illegible] بر رخ ایام خال
عنبرین [illegible] عبرت [illegible] عرایس
ابکار [illegible] مقصورات فی الخیام مستور و از هر گوشه این روضه
[illegible] و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون [illegible]
[illegible] نظر کن بچشم عبرت بین [illegible] که [illegible]

C. [illegible]
Persian

این

لعبت حور [illegible] و جهان [illegible] بدمعقل [illegible] خط و خال و [illegible]

اقوال ذو النقش [illegible] غرایب آثار [illegible] تعلق اگر پر تو قبول

ذو العقول بر وجنات صحایف [illegible] [illegible] برسم بزرگان ابوالفضا

کار [illegible] کارخانه مست [illegible] [illegible] انصاف کرده بود

در شمر [illegible] کرده بود کار پرورد کار العزت نصرت اقتران

معار [illegible] سلطان تا چنانکه این بر [illegible] قبول را از چشم زخم

[illegible] [illegible] دلدوان [illegible] [illegible] فهم خزانت احسان

را از [illegible] [illegible] دوام میازار [illegible] [illegible] حسنتر

را از دیور آورین مرتبه فرار اگر لطف و احسان تو باید تا انچه

بزبان قلم آید معروف و مستحسن نماید و گرنه معلوم از دل شکسته

چه آید و از دست کار رفته و بسته چه کشت بدر سطر [illegible] مستحضران

بدایع احوال و مستحضران نوادر اقوال مخفی نماند که [illegible]

صحیفه ایراد سوانح و قضایای بر [illegible] الجمله [illegible] آشفته [illegible]

و الیران و قایع هبوط سلاطین ایامست و معرفت اثبات نزاد

ایشان [illegible] تمام و بدان توسیل [illegible] کار سلاطین

وزراء سلطان هر یک را [illegible] [illegible] از مساعدت و قسمت وجه ما

اظهار و استیعاب آن دو ده [illegible] دخل تمام در انتظام

کلام و توضیح [illegible] [illegible] شکسته مقصود از دست

میرود و حرف ناصواب از صحیفه [illegible] بالله [illegible]

عنان بیان [illegible] وادی [illegible] مناسب [illegible]

شطری چند از آن حالات را با فواید فواید [illegible]

بیرق قلم و اشتباه باشم و چون این جریده مرقوم آ در اوایل
جلد سیم تذکره سطور ارتباط کلام [illegible] در سطر مسکردد
از ارتباط دانسته دانستن بر ازدیاد اشتباه و وقوع اشتباهات
قسطری یا بدون ارتباط نوشته [illegible] بعد چون تتمیم این حالات و توجه
این متفرقات به لحوق روابط و السباق [illegible] ضوابط منوط و مربوط
بود لهذا ایما به تسطیر این سطور و اظهار باتمام تحریر آن مبادرت واقع
شد بعد از آن الشروع فی الموعود و بالاستمداد من الرئوف الودود
پوشیده نماند که به هر حال غرائب قصه به دو حالت رابع اثر که
برجوع از آن روضه تاریخ رشیدی [illegible] و اخیار اخبار رقم
تاریخ واجب رست چنانکه این مقدار حرف نکوئی از قصه و قصه
خوانان قصه حمزه حکایت چند غریب که از سرمایه صدق سادی آ
و از نصیب باشند و نتیجه نظم و ترتیب کشیده ملک الحمد و مسطور
و معمولات از کتب معتبره این فن است اول تاریخ طبری تألیف
محمد ابن جریر ترجمه ابو علی محمد کوفی بلعمی وزیر آل سامان تاریخ
فتوح تصنیف احمد بن اعثم کوفی به ترجمه محمد بن احمد مستوفی
تاریخ مروج الذهب مسعودی تاریخ [illegible] تصنیف
عبدالرحمن المر[illegible] تاریخ آل عباس
ترجمه [illegible] ابن شرف جرفادقانی [illegible] تصنیف علی بن عمر رازی
جامع الحکایات تصنیف نور الدین محمد عوفی تاریخ
مرآت الجنان امام عبدالله یافعی یمنی جامع التواریخ خواجه
رشید وزیر تاریخ گزیده و نزهة القلوب حمدالله مستوفی

الساعی لتعمیره حسینی

جن

قزوینی [illegible] خواجه نظام الملک تاریخ قوام الملک [illegible]
الملک ابرقوهی [illegible] التواریخ مولانا خسرو ابرقوهی
طبقات ناصری تصنیف منهاج سراج جرجانی تاریخ وصاف
تالیف عبدالرحمن عبد[illegible] بن فضل الله شیرازی تاریخ [illegible]
داود بناکتی مجمع النوادر احمد مشهور به نظامی عروضی سمرقندی
ظفرنامه و مقدمه مولانا شرف الدین علی یزدی تاریخ
جهانگشای خواجه عطاء الملک جوینی [illegible] روم
فتوحات [illegible] تالیف مولانا [illegible] کرمانی
مسالک الممالک مولانا عبدالرحیم مشهدی
تاریخ سید ظهیرالدین مازندرانی [illegible] تاریخ [illegible] تالیف جعفر
بن محمد بن الحسن المشهور بجعفری مطلع السعدین مولانا عبدالرزاق
سمرقندی روضة الصفا محمد بن [illegible] شاه بلخی مشهور بامیرخواند
حبیب السیر غیاث الدین بن همام الدین مشهور بخواندمیر
تذکرة الشعراء مولانا دولتشاه بن بختیشاه مجالس النفایس
میرعلیشیر و غیره مستخرج و مستنبط است بعضی از آنها بر طبع سلیم و سلیقه
مستقیم خارج از حیطه امکان نماید [illegible] مذکوره رجوع به موقف نقد را
مطالب منقول عنه با سند [illegible] قرار داده و وقوع و لا وقوع
آنها معتمد [illegible] داشته [illegible] بر ناقل غیر از
نقل کلام [illegible] و نظر بر تهذیب و اغلاق الی کثیره [illegible] حکایت است
العهدة عند کرام الناس مقبول [illegible] در بعضی تواریخ مسطور است
که نزار بن معد بن عدنان که در سلک اجداد [illegible] علیه التحیة والثنا

منکشف است چراغ و لاله گهر بلا به اختر خورشید از دشت
که را معز و دیگری را بیعه آن نکرد ... ایدهام بود و آن سر لقا به هر یک
بجودت طبع و حدت ذکا و سهل النفس و وفور تجربت به قرینه
و ممتاز بوده و بدرار و ولد حوا که آن را کتب مطالع بکتابی
لموجب عنوان قل سیروا فی الارض فانظروا کیف عاقبت
المجرمین در رحلت تجارت و الکتب بیمه بر دارج دانش
و اوج افضال ارتقا نماید لاجرم انوری عطوفت بدیث لا
گفت که بجرم خاک و بگردون لقاء یاد کرده که این نکباست
زادرام و آن نگی از سفر سفر مرزی مردست و استانه جاه
سفر خزانه نانست و اوستاد هنر درخت ار متحرک شدی
نه جابجا شدی نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر الشان نیز حسب الامر
پدر مامور شده روی به سفر نهادند و مطالعه بلدان و معاشرت
خلایق و کسب مجد و معالی و صحبت افاضل و اعالی اوقات
میگذرانیدند ای دل بجست و جو هنر در جهان گرد شاهد
گر آورش به حیله دست مردان کود کردد که بیگه نشان علم
جوید به هر دیار زهی هوشیار او که علم یافت سرور اقران خویش گشت
و در موعد داور برادر با شب اگر در اثنای اسفار بسا در بیابانی
برف از دو چار لشکر از شتر کم شده خزانه تجسس نمود تحت
برادر بزرگ به جواب مادرت نمود که آن شتر را یک چشم
کور است گفت که برادر دیگر گفت که یک دندان شکسته است
و یا دیگر گفت ظاهرا یک پایش لنگ است ... زمین نتوان نهد که او در ...

[illegible]

شنیدم از پیرکی بهای [illegible] [illegible] که از پی راهی که ما آمده‌ایم
یکروز برو تا [illegible] [illegible] [illegible] شنید که باردار چون دی
و اثنای آن روز گذشته بتدریج [illegible] کردند ساربان [illegible]
آنجا به بیان و سؤال و قال [illegible] از شتر گم شده نشان یافت
با سر از [illegible] فراوان شناخت و باز از گم شدن تجدید اشتیاق نمود
گفت زن [illegible] تا یکی [illegible] پا هم از تاختن نداشت و لنگ
و از چشم [illegible] و [illegible] دو [illegible] و [illegible] بستم و دیگر آدمی
[illegible] ندید که چه بود که آن ندید بار دیگر [illegible] برادر
پرسید که بار آن شتر یک طرف روغن و جانب دیگر شهد است ساربان را
تصدیق نموده گفت بر سر بار آن [illegible] زنی عذرا [illegible] و آن
بر زبان آورد که آن جمله بار و اسباب است ساربان را همه نشان
درست [illegible] [illegible] [illegible] شتر [illegible] [illegible] داشت
از رفتن [illegible] جنگ دزد و [illegible] و طلب [illegible] برادران سوگند
[illegible] خوردند که شتر را ندیدیم بلکه خبر هم نشده [illegible]
[illegible] [illegible] و او را پیش حاکم [illegible] [illegible] آخر [illegible]
رسید که [illegible] [illegible] [illegible] سپردند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بصاحب داد [illegible] [illegible] آن احوال
[illegible] حاکم [illegible] [illegible] گفت [illegible] که من [illegible]
یاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] سوار [illegible]
ملک از آن برادران [illegible] [illegible] کرده عذرخواهی نمود و چیز
آثار نجابت در جبین ایشان هویدا [illegible] [illegible]

دیگری
عذرا

سراغ آن

[illegible]

بگیرند

رسید و در حریم حرم [illegible] جهت ایشان مقرر فرمودند [illegible]
هوای صحبت ایشان [illegible] میان [illegible] حاضران ایشان
مستفسر شد [illegible] گفت که از ره می آمدیم چنان مشاهده افتاد
که یکجانب علف و خار و خاشاک [illegible] در [illegible] چرا [illegible]
و دیگر حالت خود بود لهذا این ظن رسید که این شتر کور بود [illegible]
دیدم اندر راه [illegible] خوردنش از درخت خار و گیاه [illegible] عرض نمود
بنگر که هم دندان او شکسته است بنابراین بود که اثر نقصان دندان در علف
ظاهر بود و اما سبب لنگی او [illegible] کشیدن پای [illegible] در اثنای راه
چنانکه و بار دیگر برادر مهتر معروض داشت [illegible] گفت اول سخن که
از من رفت [illegible] چرا [illegible] روغن رفت [illegible] انجا [illegible] در
خس و خاشاک [illegible] دیدم [illegible] که مگس [illegible] او دیگر
شور سوی دیگر قطار [illegible] از [illegible] روغن نمودم [illegible]
عکس استدلال [illegible] کردم و دیگری گفت [illegible] سوار [illegible] زن
ازان دو پاشنه [illegible] ظن چه از حوالی دو پای [illegible]
بوییدم از [illegible] قوت [illegible] چنان آمد با خود گفتم دور نیست که
این سوار زن باشد [illegible] از [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آن [illegible]
دیدم انجا که [illegible]
آن حامله گرانبار است [illegible] خاستنش دشوار است
واقع چون همه دلایل ایشان سنجیده و معقول بود [illegible]
[illegible] افتاد و در تعظیم و تکریم ایشان کوشید [illegible] مصاحبت ایشان

[illegible]
[illegible]

رسیده محفوظ داشتی هر روز بهجت آن [illegible] و بعد از ایام ارسالی دیگر
از جمله روزی ظرف شیرهٔ [illegible] بر لب ایستاده جوشی کرده محکمی سلطان
آن نزد اطبا و ظرفا و لطفا [illegible] نمی‌آمد هر دار پس دولار
کوشش برآمد آن را داشت [illegible] و حقیقت آن از جمیع خلق
پنهان ملک بسیار گرامت بود شهرت [illegible] تو پس دیوار [illegible] شهرت
تا گفت انگور این شراب از کوهستان حاصل شده و دیگری گفت چه
این بره که کباب است پرورده شیر سگ است و آن نیز بر زبان آورد که
این ملک زرتشت و شاهزاده است بلکه از پشت مطبخی زاده
ملک چون از این ماجرا آگاه گشت متأثر گردید چرا که نقد ادراک آن
بر محک تجربه تمام عیار آمده بود فی الفور باغبان را طلب داشته
کیفیت استفسار نمود اجمالا آن کرات آن گفته بود و چون از آن
چوپان حقیقت بره پرسید گفت مادر این بره را گرگ خورده بود هم
اوقات سگ شیر داده بود بنا بر این بره مذکور از شیر آن پرورده
این حکم بوقوع انجامید ملک را اضطراب بیشتر گشت و سر آن
قضیه از مادر استکشاف نمود بعد از اصرار بسیار آنگاه چون ملک زنهار
داد شرح ماجرا [illegible] مطبخی [illegible] بود روحی [illegible] نمود
راز و سر کار گشت عیان بعد از آن ملک [illegible] آن
آفاق بتقریر ماجرای مذکور [illegible] جوانان بغیر از او
مصلحت ندیدند آن یک گفت راح و مدام را در حقیقت
اندوه و ملال [illegible] از این جرعه آشامیدیم [illegible] بغیر از غم و
پس معلوم [illegible] شراب را خلاف خاصیت [illegible]

بجانب ادویه خانه فرستاد

ايها الناس اليس تشهدون ان لا اله الا الله وانی رسول الله قالوا
بلی نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله قال وانا اشهد مثل ما
شهدتم ثم قال يا ايها الناس [illegible] انی قد خلفت فيكم ما ان تمسكتم به لن
تضلوا بعدی كتاب الله وعترتی الا وانه نبأنی اللطيف الخبير انهما لن يفترقا
حتی يردا علی الحوض [illegible] بصری وصنعاء عدد النجوم الا وانی سائلكم
كيف خلفتمونی فی كتاب الله واهل بيتی ثم قال يا ايها الناس من
اولی الناس بالمؤمنين يقول ذلك ثلث مرات ثم قال
فی الرابعة واخذ بيد علی اللهم من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه يقول لها ثلث مرات الا فليبلغ
الشاهد الغائب وروی امام احمد فی مسنده عن البراء بن العازب
رضی الله عنه قال كنا مع النبی صلی الله عليه وآله وسلم فی سفرنا
فی غدير خم فنودی فينا الصلوة جامعة و[illegible] صلی الله عليه وآله
تحت شجرتين [illegible] الظهر واخذ [illegible] بيد علی فقال الستم تعلمون
انی [illegible] بالمؤمنين من انفسهم [illegible] تعلمون انی اولی
بكل مؤمن من نفسه قالوا [illegible] مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد [illegible] بعد ذلك رضی الله
عنه فقال له هنيئا لك يا ابن ابی طالب اصبحت وامسيت
مولی كل مؤمن ومؤمنة وللعلامة [illegible] امام [illegible] رحمه الله فی
تفسيره عن سفيان بن عيينة سئل عن قول الله تعالی عز وجل سأل
سائل بعذاب واقع [illegible] نزلت فقال [illegible] لقد
سألتنی عن مسئلة ما سألنی عنها احد قبلك حدثنی ابی جعفر بن محمد

عن آبائه رضوان الله عليهم اجمعين ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي وقال
من كنت مولاه فعلي مولاه [illegible] في البلاد وبلغ ذلك
الحارث بن النعمان الفهري فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
على ناقة له فاناخ راحلته ونزل عنها وقال يا محمد امرتنا عن الله عز
وجل ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا
ان نصلي خمسا فقبلنا منك وامرتنا بالصوم [illegible] رمضان فقبلنا وامرتنا
بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا فقلت
من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا الشيء منك ام من الله عز وجل
فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي لا اله الا هو ان هذا من الله
عز وجل فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول اللهم
ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا
بعذاب اليم [illegible] الله بحجر [illegible] على هامته
وخرج من دبره [illegible] سأل سائل بعذاب
ليس له دافع [illegible] عن علي بن ابي طالب [illegible]
رسول الله [illegible] يوم غدير خم [illegible]
وقال ابن [illegible] في يوم غدير ويوم حنين الملائكة [illegible]
وروى الامام ابو الحسن الواحدي في كتاب [illegible] اسباب النزول باسناده
عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال نزلت هذه الآية
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي
بن ابي طالب قوله غدير خم بالضم للخاء وتشديد الميم مع التنوين اسم

وهو علی ثلثه امیال من الجحفه بها غدیر مشهور یضاف الی الغیضه
فقال غدیر خم بلد ... محب الدین البوادری رحمة الله علیه
و چون سن شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله بشصت و سه
رسید در ماه ربیع الاول از سنه احدی و عشر بفردوس اعلی
انتقال و ارتحال فرمود اولاد امجاد آن سرور قاسم و الطیب و الطاهر
و ابراهیم و زینب و رقیه و ام کلثوم و خیر النساء فاطمه زهرا
و همه از خدیجه کبری متولد شدند غیر از ابراهیم که از ماریه قبطیه است
ابیات در مناقب امیر المومنین علیه التحیه و الثنا [illegible]
[illegible] بشناسیم و آنکه علی و آل علی خود است آنکه
تعقل نبود ز کنهش برون نهاد قدم از حد و محتمل
نیست آنکه بود در تدارک تحقیق بری بوصلت جمالش ز نکته جدا
علیست آنکه کند انور برق لمعه شمع که جود را هم بود برق [illegible]
روی احسان و مکرمت را بدر و ابن علی [illegible]
و هو امیر المومنین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف عم رسول و زوج بتول است و اول ائمه
از ائمه اثنی عشر والده (ا.ش) فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد
مناف کنیت او ابو الحسن و ابو تراب القاب مرتضی
مرتضی مولد مبارکش بعد از عام الفیل بسی سال روز
جمعه سیزدهم رجب در درون حرم کعبه و وفات از ضربت بیست
و یک سال و دوران سال از عمر [illegible] بیست و یک سال
گذشته بعد ایام خلافتش سی سال و کسری و در [illegible]

شرلو

و در ایام خلافت چند نوبت با اهل بغی شقاق مقاتله فرمود
اول جنگ جمل بصره است و آن [illegible] در تاکید [illegible]
در منتصف جمادی الآخر سنه ست و ثلاثین در بصره [illegible]
و باعث آن طلحه و زبیر بودند و [illegible] در آن واقعه [illegible]
و آن واقعه [illegible] بعد از آمدن امیر المؤمنین علی [illegible]
حوالی البصره شبانه روز [illegible] قضا بمقتضای [illegible]
الصلح خیر سعی نمودند و چون صلح مقرر شد و قریب [illegible]
جهاد [illegible] تمام [illegible] در ظلمت آخر شب در [illegible] تاریک
از جانب مردم طلحه و زبیر غوغا برخاسته و شمشیر [illegible]
در هم افتادند و ایشان [illegible] کشته شدند
و طلحه و زبیر از معرکه قتال روی [illegible] و در بادیه بدست اعراب
شهید شدند و [illegible] از اجله قریش و غیرهم [illegible] مهار جمل
[illegible] مقتول گشتند آخر الامر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
را [illegible] کردند [illegible] در معرکه قتال [illegible] شهید و اصحاب
امیر المؤمنین علی المرتضی دو هزار و [illegible] شهید شدند
و ایشان [illegible] بیست هزار [illegible] و گویند همان روز غروب
آفتاب در مدینه [illegible] جنگ مذکور [illegible] کشته [illegible]
[illegible] طیور از قبور و غیرها اعضای مقتولان [illegible]
آن برداشته [illegible]
روی [illegible] قطع [illegible] کف [illegible] عبد
الرحمن بن عتاب و علم من کان [illegible] من المکه و المدینه [illegible] ذلک

تیرازه

بعد از هزیمت احزاب بقلعه که در حوالی [illegible] بود [illegible] مفتوح شد

بعد از فتح نهصد مواشی [illegible] اهل [illegible] و [illegible]

و از آن بعد غزوه خیبر است آن هفت قلعه بود [illegible]

و در فتح آن قلعه [illegible] روز [illegible] نرفت [illegible] الله

روز پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت لاعطین الرایة غدا

رجلا یحب الله ورسوله روز دیگر علی علیه السلام را طلبید حضرت

علی را درد چشم بود [illegible] علیه السلام آب دهان مبارک

در چشم وی انداخت فی الحال درد چشم زائل شد [illegible] فرمود

یا علی خذ هذه الرایة وامض بها حتی یفتح الله علیک تا روز فرموده آن

حضرت امیر المؤمنین علی علم بر دوش نهاد و [illegible]

حصار خیبر بزمین فرو زد و فتح آن قلاع به نیروی بازوی [illegible]

در رفت [illegible] فتح مکه است که [illegible] المسجد الحرام در آمدند

[illegible] زور دست [illegible]

[illegible] اصنام [illegible] [illegible] خانه مبارکه

[illegible] العلی قال [illegible]

[illegible] اصنام

[illegible] آنست [illegible] از آن بتان که در

[illegible] علی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بر دوش [illegible] حضرت [illegible]

الا [illegible] کعبه [illegible] در آن

[illegible] شد [illegible] از کفر [illegible]

هشتم غزوهٔ حنین است که با قبیلهٔ ثقیف و هوازن واقع شد و اولاد
بر مسلمانان [illegible] و آخر غلبه [illegible] شد [illegible] ایشان [illegible]
و فرزندان ایشان اسیر [illegible] طایفه [illegible] که [illegible]
مذکور از معرکهٔ حنین [illegible] طایف [illegible] حضرت [illegible]
ایشان [illegible] روز [illegible]
آن حضرت [illegible] نزول [illegible] آیه [illegible] اکابر
هوازن [illegible] شرف اسلام یافتند و در سال نهم
از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پادشاهان اطراف
نامه فرستاد و ایشان را به دین اسلام دعوت فرمود اول [illegible]
[illegible] خسرو عجم فرستاد دوم [illegible]
قیصر روم [illegible] عمرو بن امیه [illegible] پادشاه حبشه [illegible]
[illegible] حاکم اسکندریه [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] علاء حضرمی [illegible]
دیگران [illegible] [illegible]
آن حضرت [illegible] از [illegible]
غدیر خم [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] ذی حجه [illegible]
روز [illegible] خواند [illegible]
[illegible]
[illegible]

او را سوخته بقا صد گفت جواب نفرت قضا را پیش از آنکه قاصد رسید
عود نماید حسن بن قحطبه و جنود خراسان پیاده و فرار ابو مسلم سفاح
را در روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه اثنی و ثلثین و مایه از گوشه اخفا
بیرون آورده و بیعت کرده [illegible] در ایام سفاح عبدالله
علی والی دمشق گشته بکسر اهتمام در قمع آل بنی امیه به امر اختلال
تبدیل نیت توضیح این مطلب آنکه در روز [illegible] دو تن از اعیان
بنی امیه بر امیر عبدالله نشسته بودند شبل بن عبدالله که یکی
از موالی بنی هاشم بود در آمد قصیده که مشتمل بود بر ظلم و عدوان
کفره بنی امیه نسبت بذات طیبین و طاهرین و تحریص عباسیه در انتقام
عبدالسمیع بخواند از او ازین برآشفت و حکم فرمود که بچوب دستها اعضای
آن بانگان را در هم شکستند و قطعها بر بالای ایشان انداختند و عبدالله
و اصحاب بر زبر آنها نشستند و آغاز خوردن طعام کردند و آن ناله
بالهای حزین که از ایشان میرسید میشنیدند بعد از آن حسب الامر عبدالله
تمام قبور بنی امیه سوای عمر بن عبدالعزیز را شکافتند و در گور معاویه بجز خطی
نیافتند و در گور یزید [illegible] خاکستر و [illegible] مشهور است که
کیفیت امیر نصر بن احمد سامانی بهرات آمد و او را [illegible] خوش آمد
ای دانا امرای او را هوای بخارا بود و هرچند درمان باشد
می‌کردند فایده نداشت و [illegible] بالضروره بر [illegible] عرض
کرده حضرت استاد [illegible] ابو الحسن رودکی [illegible]
رودکی قصیده مشهور که مطلعش این است بوی جوی مولیان
آید همی یاد یار مهربان آید همی در خدمت [illegible] خواندن گرفت

شوق بر وفق [illegible] شد که لباس سیاه پوشیدن چنانچه تا [illegible] شد که معتمد
بجای وی [illegible] الله از ثقات رواة نقلست که سفاح عباسی
روزی روی خود [illegible] ملاحظه نمود در زمان آورد اللهم انی لا اقول
کما قال سلیمان بن عبد الملک انا الملک الشاب ولکن اقول اللهم
عمرنی طویلا فی طاعتک ممتعا بالعافیه هنوز از این دعا فارغ نشده بود که
آواز غلامی شنید که بغلامی دیگر میگفت مدت میان ما و تو از دو ماه و پنج روز بیش
نماند سفاح باین سخن تطیر نموده بعد از چند روز تب کرده [illegible]
چنانکه از حدیث آن غلام مستفاد شد دو ماه و پنج روز گذشت در ثالث عشر ذی حجه
سنه [illegible] بمرد [illegible] آورده اند که عبدالله بعد از سفاح در امر
خلافت با ابوجعفر [illegible] نزاع نمود جعفر ابومسلم را بجنگ او فرستاد
[illegible] ابومسلم [illegible] بر سر خصم [illegible]
[illegible] رفیق [illegible] ابومسلم گفت تو در باب آن
و فصاحت [illegible] در [illegible] رحرب [illegible]
[illegible] او [illegible] فتنه فرو نشست ابومسلم را صاحب
دولت [illegible] و او در [illegible]
[illegible] و بعضی را [illegible] امیست که از اولاد [illegible]
[illegible] و [illegible] هر که [illegible] نمودی [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] حالت [illegible]
از [illegible] و از [illegible]
از [illegible] حلال و [illegible] فرق [illegible]
[illegible] پشت [illegible] ساق [illegible] ۵ [illegible]

(١٥)

اندازه از این سخن تکدیر نموده گفت ترسم [illegible] که [illegible] از دوری ضرورت
تو محتاج و نیازمند شده و تو شب و روز در دام [illegible] آن دو در تنگی
[illegible] وی نیز چند روز به عیش در لعبت و براو رنگ او را
[illegible] از سر خنده که قصه [illegible] بود در آن هم [illegible] ترانه مترنم
[illegible] گم کرده ارم ز من گوش کن [illegible] وقت خوش ماند و با کسی
آکنه و چند بیت نور الکریر ابنک خود آنش نمود و صلای عیش
و عشرت در داده یاران چون مدهوش ماری و نوشین شده که
[illegible] در دولت آن یا لعله [illegible] بیش کهنه بستور ساقی بر سر کار رفت
بعد از یک [illegible] روزی بخانه در گلستان آغاز بازی کرده دل تنهای
انگور بخیب او میر انداخت و او بدندان میگرفت ناگاه یکی از آنها
در حلق او جسته در دم نفسش منقطع گردید و آن پیرمینه را که همه تکلف
داشته با وی بمن عشرت میکرد و چون بمسکن و ماوای [illegible] رسید سلام
خود را آهنگ نموده در فراق جانانه این ترانه سرود [illegible] از دوری یار
شعر [illegible] او آن [illegible] و زقد کش سرو سهی خیالم هم چم جای که
بود آن دلستان با دوستان در بوستان شد گرگ و روبه را
مکان شد بوم و زاغ و کرکس را وطن بر جای رطل و جام می گوران
نهاده ستند پی بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ و زغن
و [illegible] این مضمون [illegible] نموده [illegible] عشق
گر همی تو از روح من [illegible] بخاطر رسیده لعل زد
[illegible] [illegible] آخر [illegible] شب سیوم ليلة الجمعة [illegible] در عشر [illegible] سنه
خمس و ما در گذشت انا و انا الیه [illegible] و [illegible] قرطاس مصداق

و خضاب آنکس [illegible] عبدالله بود در ایام جباری روز جمعه [illegible]

شراب خورده مباشرت کرد و چون وقت نماز شد کنیزک را [illegible]

پوشانید دراعه در گردنش افکنده بمسجد آورد

اوائل عهد دولت بنی امیه با او بود بانقطاع رسید [illegible]

آخر مروان حمار که آخرین جبابرهٔ آل [illegible] است چون

دولت متوجه لشکر سفاح عباسی شد در حین تسویه صفوف از اسب

فرود آمد قضاء حاجت نشست اسبش بگریخت در میان دو لشکر

افتاد مردم را گمان این شد که [illegible] کشته انهزام در لشکر

افتاد دست از هم داده بهزیمت رفتند [illegible] آن حال را

[illegible] بر زبان آورد [illegible] اللّه لم ینفع [illegible]

و آن در عرب ضرب المثل شد گفتند ذهب الدولة ببوله گویند

چون ابومسلم مروزی قحطبه بن شبیب طائی را بدفع مروانیه

بعراق عرب فرستاد او با جنود نامعدود متوجه آن صوب

گشته کنار فرات رسید یزید ابن هبیره که در آن اوان از قبل

مروان والی عراقین بود با لشکر بسیار بعزم مدافعه در برابر آمد

شب بود که در هم آویختند ناگاه قحطبه در آب فرود آمد [illegible]

[illegible] و علم العز شعله [illegible] فرو نشست [illegible] آب [illegible]

فوت او گشت [illegible] لشکرش از آنکه حال او [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] و لشکر ابن هبیره را [illegible]

[illegible] کلام [illegible] الفعال [illegible] و تحکم نار [illegible] مروان

[illegible] گرفت و بدان دولت [illegible] شد فراغت [illegible]

و بسیار تحسین نمود دیگر شد و مرخص آزاد مرد و بواقعه قیمت [illegible]
مطلع شد گفت بیش ازین دست از تو نمیدارم که آنچه از تو پرسم راست
بگو گفت سمعاً و اطاعةً گفت توصیف جو موصوف و [illegible] حتی وقت
معروف میانجی که هر تیر تا مرا [illegible] خودکشتن نکنم گفت نصف
کم خیر و همچنین خلاف میکرد تا بعشر رسید شد اذوم که معلوم کم [illegible]
مسموع بود که این در حساب رسیدن باشد چهار صد ده ام و جعفر [illegible]
مراجعت هزار درم [illegible] و لیکن این مقدار کم داده حیدل
هزار درم میشود اکنون من این را بتو بخشیدم ای گفت ولیکن عقد
را درکن زمین بنهد و در روان شد من [illegible] او یاد کردم که واقعه [illegible]
سرگشته شدن بخواری بهتر از این شرب رسیت بار کرد و این را [illegible]
که تو را امید ازین سحر مسم گشته گفت که [illegible] که این دعوی مرا [illegible]
که من این التماس از تو نپذیرم و دست [illegible] این حال از تو نگیرم
القصه بعد از آن که جعفر از [illegible] گذشته مرا از [illegible] حق
باوج امارت رسانید هر چند طلب داشتم که عذر خواهم نیافتم
پیدا شد [illegible] در روضة الصفا مسطور است که روزی جعفر بر بام
قصر برآمد نظر [illegible] بر فراز [illegible] افتاد که [illegible]
میکرد و او را طلب داشته سوال کرد که سبب چیست که حکام
[illegible] عمری باشند و امثال شما مردم مفلوک دراز عمر [illegible]
ایشان [illegible] خود را از خزانه وهاب رزاق و پادشاه عالم
می یابند ما فقرا از مرور ایام و قحط شهور [illegible] دم بدم [illegible] از آن
که منتج و مسرور گشت و سیصد درم در و بخشید [illegible]

[illegible]

و [illegible]

دیگر آنکه از [illegible] حقیقت احوال سؤال رفت واضح
شد که بر وفق [illegible] او منزله در دیگر کرامت نسبت حضور [illegible] اوقات
گذشته تعجب نمود [illegible] و [illegible] حضور منظور است که خواجو شاعر
زمانه که در فصاحت و بلاغت نادره زمانه است بعد از آنکه [illegible]
دو مرحله نزد [illegible] که بود در سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه در شیراز
[illegible] و [illegible] مشتاقت و آتش [illegible] در مزاج آل مظفر [illegible]
[illegible] نمود [illegible] شیخ ابو اسحق انجو توجه نمود
و پادشاه مذکور مورد او را به انواع تعظیم و تجلیل تلقی نموده مراعات [illegible]
از فضل [illegible] و [illegible] خواجو نیز در باب [illegible] خلق صدق
او قصاید غرا در سلک نظم کشیده شیخ ابو اسحق یک طبق زر
بدو موهبت فرمود [illegible] ملک مولانا [illegible] الاحوال [illegible] از
هم گذشت [illegible] تا آخر او [illegible] آن مذکور است که شخصی [illegible]
درگاه [illegible] آمد التماس [illegible] زر نمود که بر رسم [illegible]
بدو دهند تا بدان تجارت کند جواب در آن مبالغه کرد [illegible]
توجه [illegible] کرد و گفت این پیر در [illegible] دراز [illegible]
این نوع [illegible] البخل [illegible] یافته محروم [illegible]
و مروت دوست و لایق شأن سلاطین [illegible] خدا [illegible]
[illegible] و [illegible] التسلیم [illegible] کردند گرفتن همان [illegible]
[illegible] رسید از هر [illegible] که از او [illegible]
در وقت که ابو جعفر [illegible] و [illegible] مولانا
[illegible] داشت و چون ابو جعفر [illegible] رسید از هر [illegible]

در عجایب [illegible] چنان دیده

ذکر آن در [illegible] خواهد بود

بغایت قصیر بود [illegible] خوانش داد که عاقبت [illegible]

و دیدند که تا النهر برگزیدند [illegible] گرفت نه شود در جهان

ذکر عجایب [illegible] غیبت چو [illegible] بر موصوف [illegible] عبد الملک

بغایت متغلب کشته هیچ نگفت [illegible] چه مردی بود که زن کم بود

آورده اند که در ایام عبد الملک در شهور سنه

ست و سبعین شبیب نام شخصی در آن عهد مثل او چابک سواری

و مرد [illegible] نبود نه در عجم که چون او [illegible] و نه در عرب و در موصل

خروج کرد و دلاوری و مردانگی [illegible] از حد خود تنها با دو نفر سیصد

مبارز کشتن کرده [illegible] صد هزار دو بیش از

هزار [illegible] و آن بکینک بردی [illegible] روی [illegible] بر عکس

بن وقت روز را یافتی [illegible] یعنی صد کس

مدافع نموده [illegible] [illegible] طلبید

جمعی از عراق و شام جمع کرد [illegible] قبله [illegible] و او

پای کم نیاورده کوشش نموده [illegible] آشنا بر وی خاکرد [illegible] آخر حمی را

[illegible] کوفه رفت بر [illegible] دیگر و جمیع اغار [illegible] در آمد

[illegible] مسجون [illegible]

[illegible] الاسیر کردند

[illegible] بر او [illegible] گفت

پس غرق شد چون خورد [illegible] در

[illegible] در آب غرق شد آغاز نوحه کرد و [illegible]

پرسید [illegible] بودم خواب دیدم که از

مخصوص [illegible] آمد و پرتو [illegible] بهمه جهان رسید [illegible]

[illegible] آتش [illegible] آب [illegible] شد [illegible]

[illegible] جعفر [illegible] ایام [illegible]

جلا نموده [illegible] ازال [illegible]

روزی بمجلس سلیمان بن عبد الملک در آمد و دران اثنا [illegible] در سلیمان

پیدا شده حکم باخراج [illegible] اهل مجلس [illegible] گفت

این [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] است [illegible]

شود [illegible] شده [illegible] کردند [illegible]

[illegible] اولاد [illegible]

[illegible] حاضر نمودند [illegible]

[illegible] اهل مجلس همه متعجب گشتند

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

بمجلس حاضر شد

(۱۴)

در نزهت

مسطور است که چون عبدالملک مروان علیه اللعنة و النیران [illegible]
که دیوان الجن [illegible] حضرت سلیمان علیه السلام در بیابان اندلس
بقرب بحر ظلمات شهرستانی بطلسم از مس محبوس داده [illegible]
فرمانی باسم موسی نصیر [illegible] فرستاد که بدانجا رفته آنچه از غرایب
آن آثار بنظر رسد اعلام نماید موسی نصیر مردم جهاندیده صاحب
بصیرت را برداشته [illegible] بدان صوب توجه نموده در عرض چهل
[illegible] روز قطع آن بیابان نموده بمقصد رسید زمینی دید
در غایت نضرت [illegible] در کمال لطافت [illegible] که [illegible]
ندیده در جهان چنان کشور موسی [illegible] آمد [illegible]
آمد هرچند احتیاط نمود اصلا در [illegible] ندید [illegible] در آنجا توان
در آمد از امرای خود یکی را با هزار سوار بدان حوالی ارسال داشت
که شاید کسی تواند یافت که حقیقت از او استفسار کنند ایشان چند
در آن بیابان [illegible] گردیدند [illegible] فوارس مگر بچشم ضمیر
[illegible] مگر [illegible] ز تنگ [illegible] بودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بدیگر نقد آلات نموده و از دو قسمت یک قسمت وده ارشی می
بایست موم و نی شود و مس را بر بالای آن آویخته با ارتفاع صد و
هشتاد ارش ساخته شود. ارشی دیگر در هم بایست بزرگ مانند
سر او شکل ساخته برای آنکه نهاده [illegible] دیگر که برای [illegible]
حقیقت اعلام نماید هزار مثقال طلا صرف نموده بگرد عمارت کشیده:
طلسم بران دو اشته هر که بر زبان رسید [illegible] گشته
قهقهه زده و خود را از بالای آن انداخت کسی را اندرون حوض و خروش
و غوغای عظیم بر خاسته تا سه روز متمادی گشت روز چهارم او را هم آن
شخص بخواب شخص رفته هر چند آواز دادند جواب نیافتند
جواب ده هر که کس در ورطه افتد. صاحب آثار البلاد گوید
که در آن سنگیست مرا اگر احجر الالهه گویند همچو مغناطیس [illegible]
آن نشت و انگاه که او پیش از هلاک [illegible] موثر
بازان [illegible] انکار کرده [illegible] رفته دیگر داعیه آن سفر کرد او نیز بدستور
شخص اول خود را باندرون انداخته او از باز [illegible] جانها ملک [illegible]
سید ملک [illegible] تا سه روز کشید دیگر هر چند مبالغه مینمود کسی جرأت
نکرد آخر آن [illegible] مضاعف [illegible] سر برکشید و دیگر قدم تهور
در [illegible] نهاده معمور کردم [illegible]
و زیر زبان [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] تمام کشته قوت [illegible] کشته بود
[illegible] و نصف ملک [illegible] از صفحه حیات حک شد
[illegible] استعلام آن طلسم [illegible] کشته در [illegible] مراجعت [illegible]

JAMIA [illegible] AR.